

نظری بتاریخ عرفان و تصوف

جهان انسان شد انسان جهانی
از این پاکیزه تر نبود بیانی
گلشن زار

دیری است مجله گرانمایه مهر فروزنده اندیشه‌های نغز پر مغز سالکان طریقت و طالبان کوی حقیقت است - در میان همه خوانندگانیها اینچه مشام جان را به نسایم توفیق معطر میسازد و برای گفتن و شنیدن و نوشتن ارزش دارد قطعه‌های دلپذیر عرفانی است زیرا در آن لحظات دلپذیر روان و روح ما از محیط جانگزای مادی و دنیوی و سختانی که درجه تب خواهشها و آرزوها را بالا میبرد و شعله‌های ملتهب هوس را در کانون دل و سینه ما افروخته تر میسازد در امان هستیم و در عالم فراغت و امن و سکون و دنیای مهر و محبت و عشق و صفا و یکدلی از شکوه انوار عارفان دیدگان باطن ما را روشن و دریاچه روان ملکوتی بسوی گلشن و کانون هستی - بخش جهان و زیباییها و جمال احدیت باز میشود و عالمی لذت بخش در نظرمان پدید می آید. در طوفانهای شرربار حرص و آزمادی و عصیان افکار و عقاید ناسازگار اجتماعی - آنجا که همه دردها را مطامع و حسد و بخل اقران و شیفتگان عشوه و طنز عروس فرتوت و عجز و سیه پستان جهان بر روی ما می بندد - آنجا که از دانش و عقل بشری کشف رازی نمیشود و نفس و حواس ما را در عوارض و صور زندانی و از توجه به گوهر عالم وجود باز میدارد و حمیه الجاهلیه را در جان ما پرورش میدهد، نه در دنیا نامی داریم و نه در عقبی کامی - عارفان یعنی مردان راه خدا راهنما و پناهگاه ما هستند و بسیاری از بزرگان از هر قوم و ملت و کیش و عقیده که در سیر زمان فرسوده و ناتوان و حیران شدند بنجات خود را از روندگان طریقت خواستند و از این دریای پر موج و متلاطم حادثات کشتی وجود خود را بساحل نجات رسانیدند و این سخن خواجه انصاری را بگوش هوش شنیدند (الهی مراد از بهر تو در کار است و گرنه چراغ مرده را چه مقدار است)

برای اینکه گوهر عرفان را در خزائن زمان جويا شویم باید نخست تاریخ تصوف را درهند و ایران و یونان مورد مطالعه قرار دهیم .
تصوف درهند رنگ دینی داشته و در اصول و فروع مذهب وارد بوده است و حاصل

آن توجه به پرورش قوای روحانی و اعراض از مطامع و لذات جسمانی است .
 بودای فرزانه و مرتاض در پرورش تصوف و عرفان هند عامل مؤثر و مهمی بشمار می آید
 اگر گفته شود که او مانند آدم ابوالبشر از فردوس نعیم به خاکدان زمین هبوط یا بعبارت
 کاملتر سقوط کرد مبالغه نشده زیرا او همه چیز داشت ، نسبی عالی و ستایشگر - شاهزاده ای
 در نیرومندی و صباحت منظر یکتا و کعبه دها بود - کاخهای فلک فرسا ، باغها و بوستانها که در
 غرفات آنها حوریان سبکبال با غنچ و دلال دلبری میکردند و با امواج نغمه های مغناطیسی
 موسیقی ، رباینده هوش و عقل از بینندگان بودند ، در اختیار داشت . اما تصادف او را بواقع بینی
 کشاند و دانست که در این جهان درد ورنج بسیار است و آنچه می بیند سراب است و درمان
 دردها نمیشود بلکه مشتهیات نفسانی و عشق حیوانی مایه فریب و ربودن دها و همین نازها
 و کرشمه ها موجب جنگها و منشاء و مصدر همه بدبختیها است - لذت حقیقی در آئین هوی پرستی
 وجود ندارد - آنگاه کمر همت را استوار بست و زن و فرزند و کاخ شاهی و آسودگی و نام و ننگ
 را پشت سر گذارد جامه درویشی در پرکردن تا اسرار وجود منابع حب و بغض مصادر حسد
 و رشک و بدبینی و علل بیماریهای اخلاقی و روانی را دریابد و راه رستگاری را پیدا کند .

بر همان مردم را بزه و ریاضت و مشقت و بردباری و تحمل درد ورنج تعلیم میدادند
 زیرا چاره کزدم زده را کشته کزدم میدانستند - میخواستند آنقدر عامه با مصائب و متاعب
 آشنا و همخون شوند که هیچگاه ناله و شکایت آغاز نمایند بودا با همه مرتاضان گفت و شنود
 نمود تا معنی مرگ ، حقیقت شادی - رنج و سر وجود را دریابد در این گفتگوها غیر از
 الفاظ زیبا اما میان تهی و بی معنی چیزی از آنها نشنید - پس در خود فرو رفت و با صبر و سکون
 و مراقبه به تفکر و ریاضت سرگرم شد و روزی که در زیر درختی تنها و مجرد نشسته و در دریای
 اندیشه شناوری میکرد برخاست و با خود گفت :

و کائنات برای خود قانونی دارند و موجودات مانند آب رود از سر چشمه ای پدید آمده
 و بعد از سیر فراوان بدریا میریزند ما هم قطره های این آب هستیم که باید خواه و ناخواه با
 جریان تند و کند آن همراه باشیم بازگشت بمبدأ برای ما امکان پذیر نیست مقصد یا مصب
 رود را هم نمیتوانیم پیش کنیم کجا و خط سیر آب در بستر نرم یا سنگلاخها از چه راه و
 فاصله آن بادریا واقیانوس ابدیت تا چه اندازه است بنا بر این ماورای طبیعت را بدون اینکه
 نفی یا انکار کنیم از مقوله تفکرات و گفت و شنود خود خارج می کنیم و بر آنچه در حدود حس
 و ادراک و عقل است تأمل و اندیشه مینماییم زیرا بدون شك هر يك از ما زمانی بجایگاه ابدی
 میرسیم - حس و ادراک و عقل اگر آلوده به غریزه و انفعالات شهوانی و گمراهی نشود بما
 نشان میدهد که مجبور و محکوم هستیم با جریان آب بهر جا می رود برویم - این جبر و سلب
 آزادی همه رنج است و درد و حواس و ادراک و عقل ما را در تنگنا و مانند پرنده ای محبوس
 زندانی میکند و چون سر نوشت این است باید تسلیم بود و رضامند شد و دانست این رنج از
 خودمان است ما در همین زندان میتوانیم شادمان باشیم یعنی دریابیم که آنچه را ما در دورانج
 مینمایم تلقین احساس و ادراک و عقل ماست و از کجا آنها خطا کار نباشند؟

در کائنات یا طبیعت يك نظام دقیق وجود دارد و در عین حال که آغاز و انجام آن در
 نظرمان ناپدید است همه چیز روبه خوبی سیر میکنند و زیباییها در هر جا بچشم میخورد و در این

جهان موجودات دیگری از جنبدگان و گیاهان وجود دارند که آنها هم مقید و بسته این کندو زنجیر عمومی هستند اما گلها با رنگهای دلپسند و آسمان با ستارگان درخشان و جانوران و پرندگان با نشاطی فراوان بسر میبرند - زنده و خندان هستند بنا بر این آنچه ما را آزار میدهد خواهشهای نامحدود، وهم و خیال - پندار نومیدی و شکست است - اگر خواهشها و مراد خودمان را بروفق سیر زمان انطباق دهیم و بدانیم که با عشق و محبت میتوان تلخیها را شیرین و دشواریها را نرم و ملایم و کینهها به مهر مبدل نمود آنگاه دیگر رنجی وجود نخواهد داشت .

از محبت خارها گل میشود و از محبت سرکهها مل میشود

اگر سالک باین مقام رسید ، توانست غرایز حرص و طمع ، کینه و خشم و شهوات نفسانی را سرکوبی کند دیگر زشتی و بدی و بیماری و درد و رنج در جهان او وجود نخواهد داشت مولانا فرماید :

آهن ارچه تیره و بی نور بود صیقل آن تیره گی ازوی ربود
صیقلی دید آهن و خوش کرده رو تا که صورتها توان دید اندر او

بنا بر این اصل (از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی) اساس آئین بودائی و مهرورزی بهمه موجودات برای انسداد همه رنجها است و در این ریاضت آدمی بر روشنائی کامل یعنی بودا میرسد .

بودا به زهد و ریاضت تن و قربانی برای ایزدان اعتقادی چندان ندارد و میگوید اگر (دلت روشن است دیگر ترا بس است) بنا بر این ماهیت عرفان و تصوف در کیش (سدهارتا) این است که باید به کمال معنوی رسید و رتبه بودائی یافت ، (یعنی توجه به پرورش روان و اعراض از مطامع و زخارف جهان دوستی و مودت با همه کس و با همه چیز) بودائی به روح و نفس مجرد بعنوان گوهری باقی اعتقاد ندارد - اما این کیش یا طریقت با اندیشههای دیگر پیشوایان بی شمار هندی برنگها و تفکرات عدیده آلوده و متأثر شده همچنان که بر مذهب و عقیده ای با سیر زمان بچنین حالتی درآمده است .

بودا از روی ظواهر دل را و فریبنده دنیا پرده بر گرفته و نشان داده که اعمال و آرزوهای فانی، ولی اثرش باقی و ناکامی و محرومیت آن جاودانی است - آنچه خوشی و لذت بحساب می آید بزودی زایل میشود ولی درد و رنج همیشه بجای میماند .

در گفتههای (بودا) يك خشکی زبر و مقرون بسکون و احترام وجود دارد و خواهی نخواهی آدمی را از توجه بخواشها باز میدارد و پیکار بر ضد لذات نفسانی و شهوانی را با او تعلیم میدهد ولی آیا میتوان تمام غرائز را در وجود خشک و ریشه کن نمود آنهم در طریقت و مکتبی که دنیای دیگر و ماوراء طبیعت وجود ندارد ؟ بحث جداگانه ای دارد .

در این ریاضت های توانفرسای (بودا) از پیروان خود نیکوکاری و ایمان و عزم درست میخواهد و برای دستوری که داده مزایائی میشمارد یعنی پاداش و درستی را آرامش و خوش خوئی و پرهیز از دروغ و دزدی و زنا و مستی - را وسیله آسایش روان و نفس میشناسد اما کمیت سخن در اینجا لنگ است که تنها آسایش روان از لحاظ اجتناب از لذات و گناه تأمین

نمیشود زیرا روان هم در محیط مسدود و تاریک جهان که بعقیده (بودا) آفریدگاری ندارد و مانند رودخانه‌ای از سرزمین مجهولی جاری و در بستر نامعلومی پیش میرود در تنگنا است و در برابر ایثار و گذشت جسم و روح از لذات و شهوات طالب عرفانی است که بداند از کجا آمده و بکجا میرود ولی پادشاه این ریاضت‌ها چیست؟ و کشتن نفس اماره و ترک لذت باید معامله‌ای باشد برای دریافت خوشبختی و لذت دیگر و بنا بر این بحساب آمار موجود پانصد و بیست میلیون نفوس آدمی در چین، ژاپن - سیلان، تایلند - هندوچین - کره و مغولستان قاره بزرگ هندوستان و چین یعنی زندگانی و حیات را نچشیده‌اند ولی چون بودایی می‌تواند به رفقه و کیشی درآید این است که پیروان (سیداتا گائوتاما) توانا هستند که میان نیازهای جسم و روان تعدیلی بوجود آورند.

روش عرفانی بودای فرزانه یا (سیداتا گائوتاما) سرمشقی شد برای آورنده ادیان با طریقت‌های عرفانی مشابه دیگر که در خورسازش با محیط و مقتضیات آب و هوا و اقلیم باشد - (بودا) در قرن ششم قبل از میلاد بدین گونه اساس زهد و تقوی و عرفان را بنیان نهاد و در همین اوان در چین و سایر نقاط دور دست هند در میان شاهزادگان مرتاضانی پدید آمدند مانند (ماهاویرا) که با سوگند سکوت و خاموشی راه ریاضت را در پیش گرفتند برداشت عرفان (ماهاویرا) همان گفته‌های (سیداتا گائوتاما) بود و دنیا را البریز ازرنج و درد و محن میدانست و رها کردن هوس را درمان این دردها ورنجها و محنت‌ها معرفی میکرد و به روزی و سعادت روان رادر (نیر-وانا) و دستور (از خود بطلب هر آنچه خواهی) را تاکید مینمود - در این آئین زراعت و نبرد و پیکار و آموزش‌گاری و صنعتگری منع شده و بنا بر این چینی‌های مومن بکار بازرگانی و بانکداری می‌پردازند.

در طول تاریخ پرستشگاه و دعا در بت‌خانه‌ها برای وصول به مرحله آرامش و لذت روانی معمول شده در صورتیکه (ماهاویرا) بخدا اعتقاد نداشت و مثل بودا دعا و قربانی و توسل و ندبه را بی اثر میدانست.

یکی دیگر از بنیان‌گذاران آیین عرف یا رهرو عرفان و ریاضت حکیم و فیلسوف نامی معروف به کنفوسیوس میباشد روش ریاضی او شنیدنی است:

او در آغاز شغل آموزگاری را پیشه خود ساخت و شاگردان زیادی یافت که نسبت باو مهور می‌ورزیدند - چوی به سن پنجاه رسید از طرف ساکنان شهر (چونگ‌تو) بمقام شهرداری برگزیده گشت - در زمان او شهر آباد و معمور و زندان‌ها خالی و نشاط و فعالیت در همه جا آغاز شد - یکی از نمایندگان ایالات دیگر از کنفوسیوس پرسید آیا میتوان با این روش شما حوزه‌های وسیعتری را اداره نمود؟ فیلسوف جواب داد: آری امپراطوری بزرگی را هم با این برنامه میتوان به سعادت و نیکبختی رسانید (شناختن قدر و منزلت نیکان و اگذاری کارها به عناصر کاردان و مجازات زیانکاران و بدکاران) و نیز اضافه نمود اگر میخواهید مردم درست باشند باید خودشان این مزیت را داشته باشند - اما کنفوسیوس نتوانست بدخواهان و توانگران را قانع کند - گروهی پدید آمدند و مردم را به عشرت‌تگاهها کشیدند تا این که در آمد آنها کفاف هزینه‌های عیش و نوش شبانگاه را نمیداد دزدی و دروغ، خیانت در امانت از نو شایع شد و باز زندانها از جفاکاران انباشته و آمار جنایتکاران و آدمکشان فزونی یافت

کنفوسیوس گفت (تا خود مردم طالب اصلاح نباشند هیچ اصلاحی صورت پذیر نیست) و این گفتار مولود تجربه دوم اوست شاگردان از او پرسیدند چه باید کرد تا مردم طالب اصلاح شوند - گفت شما در نشر دانش کوشش کنید و بدین وسیله دل‌ها را بامهر پیوند نمائید - و بدانید هیچوقت برای تحصیل دانش دیر نیست - گفتند سزای بدی را آیا باید به نیکی داد؟ گفت در اینصورت سزای خوبی را چه خواهید داد ؟

کنفوسیوس طالب مهر و محبت و عشق بود و در این عقیده مانند افلاطون یونانی فکر میکرد - چون در عرفان ایران باین بحث و این مطلب میرسد بطور خلاصه باید گفت اعتقاد حکیم چینی این بود که عشق طبیب جمله علتها است .

کنفوسیوس در سن هفتاد سالگی در گذشت - این حکیم آثارش تا دو قرن و نیم بعد از مرگش قرب و منزلتی داشت اما زمامداران چین که گفته‌ها و تعالیم کنفوسیوس را مانع خود مختاری خویش دیدند امپراطور (تسین) که خود را پیشوای (ده هزار سال) نامیده بود و اداری کردند تا همه نوشته‌ها و کتابهای حکیم را از تمام شهرها و خانه‌ها گرد آورند و در کام آتش افکندند شاید آنچه موجود است بقایائی باشد که در پناهگاهها پنهان مانده است بزرگترین فاجعه کتاب سوزان در چین سال ۲۱۲ قبل از میلاد مسیح بوده است و شاید تاریخ میخواهد تکرار شود .

زردشت حکیم را چون بنیان گذار آئین بهی و یکتاپرستی و معتقد بجهان دیگر میابیم اعتقاد او را در ریاضت عرفانی برای بحث در ادیان آسمانی بموقع مقتضی واگذار مینمائیم . منابع مستند این مقالات در پایان کلام تصریح خواهد شد .

خلوت عشق

در خلوت عشق جان ننگند	شادی و غم و جهان ننگند
در آئینه وجود جانان	جز عکس جمال جان ننگند
ای بیخبر از نشان هستی‌ها	اینجا خبر و نشان ننگند
آن سر خفی و رمز مخفی	جز در دل بی زبان ننگند
با آنکه تو مبداء زمانی	بگذر زمان ، که آن ننگند
بگسل ز مکان و لامکان هم	کان نور بلامکان ننگند
بسیار هوس آشیانش	کان مرغ در آشیان ننگند
در علم بسدایع و معانی	تقریر زبان بیسان ننگند
شمس آمد و مشوقی نهان شد	در ملک یقین گمان ننگند